

قصه هفته → آثالی اکبری

من آدمکش هستم

روزی که فهمید آدمکش هستم تا جایی که می‌توانست ازم فاصله گرفت، به دیوار چسبید، دست‌ها را با دو طرف صورتش مماس کرد و جیغ کشید. تقریباً مطمئن بودم که می‌خواهد بگوید «واقعاً که، اصلاً زرت توقع نداشتم.» می‌دانستم رابطله‌اش با این جور مشاغل زیاد خوب نیست. اگر صبح همه ریش‌هایش را با تیغ جدیدی که تبلیغش از تلویزیون پخش می‌شد، تراشیده بود، پشت دستم را روی تهریش می‌گذاشتم و به آرامی می‌گفتم: «چیزی نیست، چیزی نیست» ریشی در کار نبود پس همان جا پشت میل نشستم و سرم را با سکوت گرم کردم.

در حالی که پشتش به دیوار چسبیده بود، کشان کشان دیوار را دنبال کرد و به اتاق خواب رفت تا سلاک کوچکش را با شالوار چین و سه تی‌شرتی که سوگلی محسوب می‌شدند، پر کند. با دو و نیم متر فاصله روبه‌رویم ایستاد و مقطع مقطع گفت، به خانه همسایه می‌رود و تا وقتی دستت از این کار برنداشته‌ام، بر نمی‌گردد. دروغ می‌گفت. خانه همسایه انقدرها جای راحتی نبود که بتواند تمام عمرش را آنجا سپری کند. پس دلیلی نداشست سنگر پشتت میل را ترک کنم، ساکش را بگیرم بکشم و بگویم: «ترو»، یا لبه آستینم بازی کردم و گفتم: «چیه‌بازی درنیار.» جوری نگاهم کرد که انگار گفته باشم «لاغ». ابروهایش به نمایندگی از اخمی غلیظ در هم کشیده شد، چشמהای بنفشش را ریز کرد و دهانش برای گفتن چیزی مثل «خودتی» باز شد. اما بیشتر از آنی که فکر می‌کردم از من آدمکش ترسیده بود، چون دهانش با حالتی بی‌مصرف بدون اینکه محصولی تولید کرده باشد، بسته شد. مثل حرفه‌ای‌ها نگاهی به تلغن انداختم. فاصله‌اش با او به اندازه دو خط‌کش ۳۰ سانتی‌متری بود. شاید هم کمتر. نمی‌دانم. در اندازه‌گیری زیاد دقیق نیستم. اما می‌دانستم شماره ۱۱۰ را بلد نیستم. از آنهایی نبود که تا به حال دزدی را دیده باشد که از ستون بالا می‌رود، چه برسد به آدمکش. پس چرا باید شماره پلیس را بدانم. هرچند دیگر نیازی به این مقدمه‌چینی‌ها نبود. مثل شکست خورده‌ها روی میز نشست و سماک را لای پاهایش گذاشت. سرم انقدر با سکوت گرم بود که وقت سر خاراندن هم نداشتم. پس فرصت نشد دستش را بگیرم و بگویم: «محض رضای خدا ناراحت نباش، حالا مگه چی شده؟» با اندوهی جانکه‌ا پرسید «چرا؟ چرا این کارو می‌کنی؟» معمولاً این جور سؤوال‌ها که مسائل خصوصی آدم را هدف می‌گیرد حالم را خراب می‌کند. در آن لحظه تنها جوابی که از آستینم بیرون آمد این بود: «تترس کاری به تو ندارم.» می‌توانست از این جمله دو جور برداشت داشته باشد؛ یکی به صورت «عزیزم نگران نباش تو در امنیت کاملی.» و دیگری به صورت «هه! آخه کی میاد تورو بکشه؟» واکتشی در کار نبود. همچنان دوتایی روی میز نشسته بودند. خودش و اندوه جانکاهش. گفتم: «حق داری، باید زودتر بهت می‌گفتم.» منظورم این نبود که باید زودتر با ساک روی میز نشست‌ات را می‌دیدم. در حالی که عضلات صورتش قسم خورده بود حالت اندوهگین را تا پایان سال جاری حفظ کند، گفت: «این هم شد مثل؟ شرم‌آور.» یک‌دفعه ضرب‌های را از پغل احساس کردم. بهم برخورد بود. بارها تلاش کرده بودم تا احترام گذاشتن به رشته تحصیلی و شغل دیگران را به او یاد دهم، که معمولاً حد نصاب نمره را نمی‌آورد. گفتم فکر می‌کنی تماشای مردی که ته یک کوچه بن‌بست در یک خیابان فرعی، با یونیفورم زرد دوشاخه و شناور می‌فروشد جالب‌تر است یا زنی که از روی پلی روی سقف کامیونی در حال حرکت می‌پرد و در یک روز آفتابی در حالی که گربه‌های پرزده لیخن‌دزنان در آسمان آبی پررنگ پرواز می‌کنند، در ساختمانی نیمه‌ساخته از تیرآهن‌ها بالا می‌رود و با اسلحه‌ای که هیچ کس اسمش را نمی‌داند به پیشانی رئیس مافیا شلیک می‌کند. مردم تا وقتی خود یا اطرافیان‌شان مورد حمله قرار نگرفتند، طرفدار خلافت‌کارهای حرفه‌ای هستند. با دلخوری گفت او هم می‌تواند کارهای جالبی انجام دهد. می‌دانستم که منظورش نگه داشتن پیچ گوشتی دوسو بین لب و بینی، بدون کمک دست است. هرچند این جور شیرین‌کاری‌ها تنها در «مسابقه محله» خریدار دارد. گفت این حرف‌ها باعث می‌شود به خانه همسایه نرود. هر دو می‌دانستیم که همسایه ناهار جوجه‌کیاب دارد. یک‌دفعه «ترو» از دهنم در رفت. این یک کلمه تأثیر شگفت‌انگیزی رویش داشت چرا که گردن کوتاهش را از یقه بیرون کشید، از روی میز بلند شد و با جراتی بیشتر از قبل به طرف در رفت. ابهتم را می‌دیدم که دارد مثل کره لای برنج داغ آب می‌شود و از بین می‌رود. لعنتی ترس‌اش راخته بود. چه کاری از دستم برمی‌آمد جز اینکه دهنم را تا جایی که امکان پاره شدن تهدیدش نمی‌کرد، باز کنم و صدای غرش شیر درآورم؟ انگار نه انگار. دستگیره در را پایین آورد و یادآوری کرد: «تقصیر خودت بود.» در آن لحظات زنی سفیدپوست بودم که بعد از چند ده سال زندگی (جولیم را بگیرد که تگویی ز زندگی آبرومندانه) یک‌دفعه مشچ گرفته شده بود که: هاها تو کارمند اداره بیمه نیستی، آدمکش! و حالا آن زن سفیدپوست پشت میل، دور از پنجره، در آنجا ایستاده که پلیس‌ها محاصر‌اش کرده بودند سنگر گرفته بود. اگر روزی آدمی را در چنین شرایطی دیدید، بهتر است با فرش لوله شده به تخاعش بکوبید اما اجازه ندهید جمله «تقصیر خودت بود» از دهان‌تان خارج شود. زشت است. مثل این است که به پیچه هفت‌ساله‌ای که از آبشار به پایین پرت شده و دندان‌های جلوش لای تخته سنگ‌های رودخانه گیر کرده است، بگویید: «تقصیر خودت بود.»

می‌دانستم راه فراری ندارم. پلیس‌ها مثل میوه از هر درختی آویزان بودند و اصرار داشتند بیرون بیایم. با اینکه خیلی جدی گفته بودم «تمیام» کوتاه نمی‌آمدند. فکر کردم ماشه را در مغزم بکشم و جسد خندام را با یادداشت «دستتون به زنده من نمی‌رسه» به یادگار بگذارم. اما نتوانستم. از آن تپب آدمهایی نیستم که به خودکشی به چشم حرکتی قهرمانانه نگاه می‌کنند. به نظر قهرمان کسی است که می‌تواند از پایین تا بالای خیابان ولیمصر را روی دست‌هایش راه برود، یا کسی که بلد است به ۱۹ زبان زنده دنیا بگوید: «بوهو هم یک قهرمانم.»

برای آخرین بار از لای در نیمه‌باز دستی برآیم تکان داد و برای چندمین بار گفت دارد به خانه همسایه می‌رود. وقتش بود مودبانه از او درخواست کنم کمی کمتر لجم را درآورم. می‌تسیدم انقدر عصبانی‌ام کند که مجبور شوم آدمکش بازی درآورم. گفتم «هی‌تونی متو اینجا با این همه پلیس تنها بذاری؟» شاید باید لطافت بیشتری خرج جملهام می‌کردم. پنجه پایش را به پادری کوبید و چیزی نگفت. دست کم بهتر را آن بود که بخواهد من را به یاد جوجه‌کیاب همسایه بیندازد. شرایط عجیبی بود. از یک طرف می‌خواستم زنده بمانم واز طرف دیگر نمی‌خواستم هدف تیر پلیسی وظیفه‌شناس باشم که از پشت پنجره هال خانه نشانه‌ام می‌گیرد. در مجموع منظورم این است که می‌خواستم به زندگی‌ام ادامه دهم.

با چشم‌های بسته پشت میل نشسته بودم و اهنگی ژاپنی را زیر لب زمزمه می‌کردم. بعید نیست به جای کلمات اصلی از اصواتی من درآوردی بهرم می‌پردازم. همان موقع بود که میچ دستم را با انگشت‌های سردش گرفت و گفت: «با من بیا.» چند ثانیه زمان لازم بود تا بفهمم منظورش خانه همسایه و جوجه‌کیاب و فوتبال‌دستی بعد از غداست یا فرار و جاده و مرز و کیوکیو بنگ‌بنگ. پس با ابروهایی بی‌دم بالا برده به دماغ پهن مدل سیاهپوستی‌اش خیره شدم و گفتم: «هان؟» فشار انگشت‌هایش را که به میچم بیشتر کرد حدس زدم سومی هم وجود دارد، تسلیم شدن به قانون. هنوز صد درصد امیدم را از دست نداده بودم که ساک را مثل خوکی صورتی توی آشپزخانه پرتاب کرد و با هیجانی بی‌سابقه گفت: «بزن بریم.» می‌دانید که شیدین چنین جملاتی از فروشنده دوشاخه و شناور کوچهای بن‌بست، امری عادی نیست. پس حق داشتم که کمی این طرف و آن طرف را به قصد پیدا کردن دوربین مخفی بگردم و با پیدا نکردنش تازه به پیشنهاد سنگین «بزن بریم» فکر کنم. کجا قرار بود برویم؟ حتی تصور اینکه او قبل از من به راز بیرون کشیدن یکی از کتاب‌های کتابخانه و بازشدن دری مخفی بی برده باشد، مو را بر تنم راست می‌کرد. البته نه در جهت مثبت. پرسیدم «در مخفی؟» و در دل گفتم «بگو نه بگو نه.» ابرو بالا انداخت. یعنی نه. در حالی که میچ لای دستش بود مرا به طرف کاناپه چرمی برد و تقریباً هلم داد. در یک چشم بر هم زدن با آل‌یومی در بغل کنارم نشسته بود. عکس‌های قدیمی خودمان. مربوط به سال‌هایی که مردم برای هم شش‌ا می‌گذاشتند و احساس‌باحالی می‌کردند. تا آن زمان نمی‌دانستم که وقتی خلفات در محاصره پلیس است هیچ چیز بهتر از فرو رفتن در عکس‌های قدیمی نیست. او می‌دانست. خوشحال بودم از اینکه هیچ وقت نکشته بودمش.

صدای فرمانده پلیس می‌آمد که دست‌سور بیرون آمدمن را می‌داد. هم خودم و هم او می‌دانستیم که قصد بیرون رفتن ندارم. همان جاروی کاناپه چرمی نشسته بودم و می‌خندیدم. قبل از آنکه آخرین صفحه آلبوم را ورق بزنم، از توی آشپزخانه گفت: «من جوجه‌کیاب‌رو آماده می‌کنم.»

توضیح

مطالب این صفحه به هیچ‌وجه ماهیت تبلیغاتی یا ضد تبلیغاتی ندارد. چنانچه در گزارش و یادداشت‌ها نام اجناس یا اماکنی ذکر شده بر حسب ضرورت‌های ژورنالیستی بوده است.

پنجشنبه‌بازار



◄ علی رستگار

سرهنگ گاسپار دروویل فرانسوی که در دوران فتحعلی‌شاه قاجار سفری به ایران داشته، در سفرنامه‌اش درباره فرهنگ ایرانی‌ها می‌نویسد: «ایرانیان شیفته سیاحت و شکار و زیارت‌اند.» آن زمان یکی از سرگرمی‌های اصلی شاهان قاجاری شکار بود. ناصرالدین‌شاه سالی دو یا سه مرتبه دلش هوای جاجرود می‌کرد و به اتفاق دربار و نوکران به آنجا عزیمت می‌کردند. برنامه این بود، شاه شکار را نشانه برود و بقیه بزنند، بعد شاه پیروزمندانه بالای سر شکار برود و ژست بگیرد. شاهدان هم وظیفه داشتند برای آنها که نیستند نقل کنند شاه چه شکار عظیمی را به تنهایی زده؛ همان طور که در المائر والائار می‌خوانیم «ناصرالدین شاه در تیراندازی یقیناً اول شخص دنیا است، تقریباً ۲۵ پلنگ و ۳۰ خرس و زیاده از دو هزار قوچ صید شده. همایون شده است. ما هم تصمیم گرفتیم از اجداد قاجاری‌مان عقب نمانیم و با خرید یک تفنگ شکاری ببینیم چند شکار صید شست غیرهمایونی‌مان می‌شود! ■ ■ ■

اگر می‌خواهید به طبیعت بروید و شکار کنید ابتدا باید تفنگ شکاری تهیه کنید. برای این کار سه نوع تفنگ وجود دارد: تفنگ‌های گلوله‌زنی، ساچمه‌زنی و تفنگ‌های بادی. تفنگ‌های بادی را حتماً دیدم‌اید. تا همین چند سال پیش دوره‌گردهایی در تهران بودند که تفنگ بادی به بچه‌ها می‌دادند تا به یادکن‌های چسبیده به یونولیت شلیک کنند، غافل از اینکه لوله تفنگ‌ها کج بود و ما همیشه بازنده بودیم! تفنگ‌های بادی هم ساچمه‌های سریی پرتاب می‌کنند اما نمی‌توان به آنها تفنگ ساچمه‌ای گفت چون انرژی آنها از هوای فشرده تأمین می‌شود و سیستم کارشان فرق می‌کند. از همین تفنگ‌های بادی می‌شود برای هدف زدن و شکار بعضی پرنده‌ها استفاده کرد. تفنگ‌های خفیف هم نوعی از تفنگ‌های گلوله‌زنی هستند که چون کاربردشان متفاوت است جداگانه دسته‌بندی می‌شوند.

◄ شیوا ارسطویی

پیشنهاد کافه / کافه گالری

این روزها کافه گالری خانه هنرمندان انتخاب اول من است. به خاطر همه حسن‌هایش. به خاطر بالکن زیبا و چشم‌انداز خوبی که دارد. اگر با کسی قرار ملاقاتی داشته باشم حتماً از فضای آدمکش‌تنی، خوشمونی و دلپذیر آنجا استفاده می‌کنم. البته قبلاً مهمان‌هایم را به رستوران گیاهی دعوت می‌کردم. حالا گاهی که از سر کار برمی‌گردم یا در ساعت‌های بین کلاس‌م از آرامش این کافه استفاده می‌کنم. برای خواندن تکالیف داستانی یا خواندن مطالبی که باید روی آنها کار کنم. این کافه ویژگی‌های مثبت زیادی دارد از جمله منوی خوب، پرسنل دوست‌داشتنی و آن گالری کوچکی که در رستوران دارد. این کافه در ساعات خاصی برای من خلوت خوبی دارد. چون آدم‌های هم‌صنف من کمتر دیده می‌شوند و مجبور نیستم مرتب با همه سلام و احوالی‌پرسی کنم، بیشتر باتوق تئاتری‌هاست و من آرومان بیشتری دارم. البته گاهی هم این سعادت نصیب می‌شود که دوستان اهل تئاترم را آنجا ملاقات کنم. یکی از بهترین خاطراتی که در ملاقات با دوستان تئاتری داشتم، ملاقات ناگهانی‌ام بود با آقای حسن معجونی عزیز. منتظر یکی از دوستان روزنامه‌نگارم بودم. ایشان مشغول تمرین آخرین کارشان روی صحنه بودند. اظهار علاقه کردم به حضور در مراحل تمرین پشت صحنه تئاتر. ایشان بسیار لطف کردند.

سال پنجم ■ شماره ۱۰۷۴ ■ چهارشنبه ۷ مهر ۱۳۸۹

گزارش یک: از کجا و چطور تفنگ شکاری بخریم

بچه صیدم را مزن

برای خرید تفنگ شکاری در تهران باید مستقیم به این آدرس بروید. خیابان فردوسی، جنوبی، پایین‌تر از موزه بانک مرکزی. از سال‌ها پیش اینجا مرکز فروش وسایل شکار و طبیعت‌گردی بوده است. قبل از خرید به این فکر کنید که برای چه کاری و چه نوع تفنگی می‌خواهید، چون تفاوت قیمت‌ها بالاست. تفنگ‌های بادی چینی، اسپانیایی، امریکایی و… تفنگ‌ها در بازار موجود است که از ۳۵ تا ۴۰۰ هزار تومان قیمت دارند. اما تفنگ‌های گلوله‌زنی را ممکن است از یک تا ۱۳ میلیون به شما قیمت بدهند. ■ ■ ■

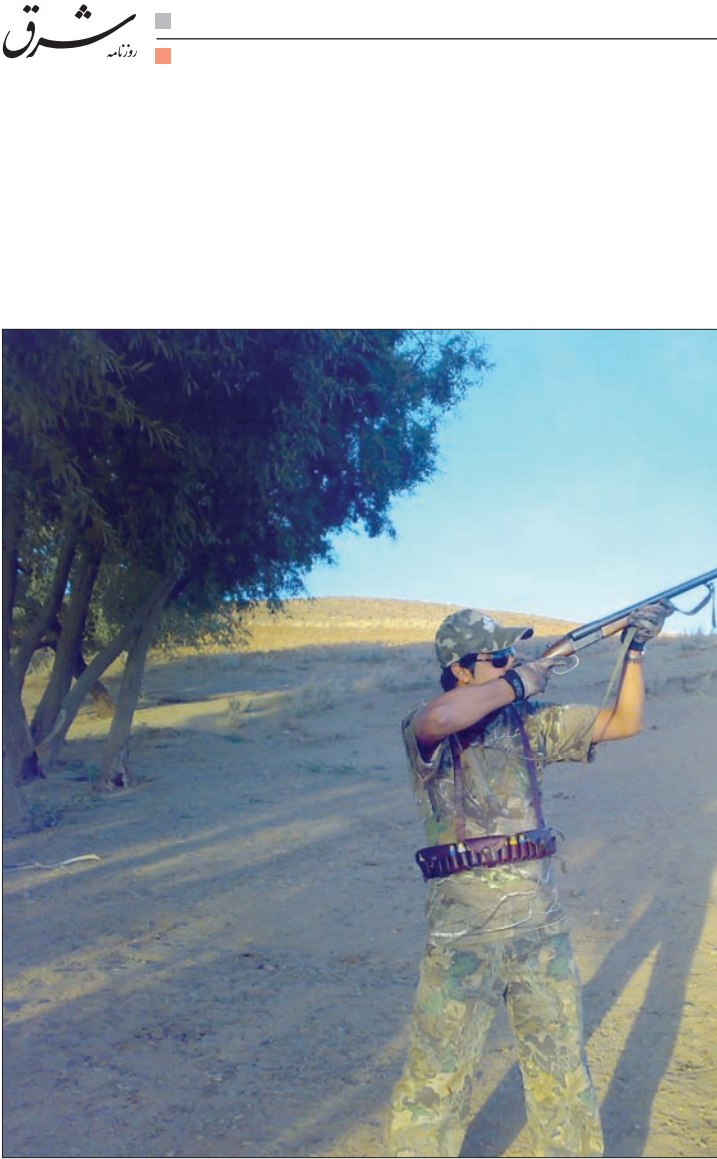
برای استفاده از اسلحه شکاری شما به مجوز نیاز دارید. البته به جز تفنگ‌های بادی با کالیبر ۴/۵ و ۵/۵. هنگام خرید تفنگ این کلمه را زیاد خواهید شنید. منظور از کالیبر قطر داخلی لوله تفنگ است که برحسب اینچ یا میلیمتر بیان می‌شود. بعد از اینکه تفنگ مورد نظرتان را مثلاً یک کالیبر ۲۲ خریدید این‌طور نیست که هر فقدر دل‌تان خواست شلیک کنید. به شما یک دفترچه مهمات می‌دهند و با آن می‌توانید از فروشگاه‌های مجاز به اندازه مصرف یک سال مهمات دریافت کنید.

در گذشته دریافت پروانه حمل و نگهداری سلاح فقط برای افراد خاص با موقعیت‌های بالای اجرایی و مالی ممکن بود. اما حالا اگر کسی خدمت رفته باشد و صلاحیتش تأیید شود دیگر مانعی وجود ندارد. بعد از اینکه یک سلاح مجاز می‌خرید باید به معاونت اسلحه و مهمات مراجعه کنید و فرم احراز هویت اجتماعی را پر کنید. در مرحله بعد باید یک شامن معتبر به کلانتری محله سکونت معرفی کنید و پس از تأیید مدارک و عدم سوءسابقه مجوزتان ارسال خواهد شد. ■ ■ ■

آقای مرادی یکی از فروشندگان قدیمی وسایل شکار در میدان فردوسی است. از او می‌پرسم برای شکار چه تفنگی را پیشنهاد

می‌کنید. «من به همه مشتری‌ها میگم با تفنگ بادی نزنید. چون شکارکشی میشه. آخه ما هم شکارکش داریم و هم شکارچی. شکارکش میره همه رو قتل عام می‌کنه، ولی شکارچی برای تفریح میره دو تا تیر می‌زنه که صدای تیرو بشنوه.»

چون اکثر تفنگ‌های گلوله‌زنی موجود در بازار دست دو هستند فروشنده‌ها نذانی را می‌گویند که باید دقت کنید و کلاه سرتان نرود. هنگام خرید سالم بودن قنداق، زاج، قبضه، مشه و پیچ‌ها



را چک کنید. باید مراقب باشید لوله تفنگ کج نشده یا باد نکرده باشد. داخل لوله را هم باید بررسی و تمیز کنید که روغنی در آن نباشد. گاهی روغن موجود در لوله برای پنهان کردن عیوب داخل آن است. در نهایت اگر مقدمات شکار را فراهم کردید و عازم شکار شدید بد نیست چند اصطلاح شکار هم بدانید که جلوی دوستان‌تان زل حرفه‌ای‌ها را بازی کنید! تیر پس تیر: این اصطلاح وقتی به کار می‌رود که دو تیر پشت سر هم شلیک می‌کنند، اولی

برای پراندن پرنده‌ها و دومی برای زدن شکار. هوزنی: زدن پرندگان در حال پرواز. تیری شدن: وقتی جانوری قبلاً شاهد تیراندازی باشد از شکارچی می‌ترسد. به این حالت اصطلاحاً می‌گویند تیری شدن. شکارکش: شکارچی بی‌اصول. کسی که فقط دلش می‌خواهد حیوان‌ها را قتل عام کند. شکارچیان اصطلاحات جالب دیگری هم دارند مثل پترن گیری، کمین کشی، دزده کشی و… که در این حجم محدود فضای نوشتن آنها را نداریم.



پیشنهاد تئاتر /

کوروش نرمانی را از شب‌های آوینیون به یاد دارم. لابد قبلمش هم کارگردان تئاتر بوده و کارهایی کرده. کارهایی بهتر یا بدتر از شب‌های آوینیون اما آدم هر هنرمندی را یکهو با یک اثرش به یاد می‌آورد. آن نمایش را سه بار دیدم با بازی خوب شبنم فرشادجو و چشم‌های زنده‌اش که از یادم نمی‌رود.

او دوباره جن‌گیر را به صحنه آورده در شرایطی که روزهای آخر نمایش جن‌گیر در تئاتر شهر چنان همه آدم‌ها برای دیدنش سر و پا می‌شکستند که تا بخشی از صحنه از تماشاچی پر نمی‌شد! اجرا آغاز نمی‌شد. لحن طنزازی دارد این کسوروش نرمانی در بیان و انتخاب نمایش‌هایش و حالا که بار دیگر جن‌گیر را ساعت هشت و نیم شب و این بار در تماشاخانه ایرانشهر به روی صحنه برده باز دوست دارم به دیدنش بروم و به شما هم پیشنهادش بدهم. و این خاصیت خاص کارهای اوست که از همان طنانزی یا سبک ویژه اجراهایش برمی‌آید که تو را به بارها دیدن کارش و خسته نشدن وامی‌دارد. این روزها

کوروش نرمانی را از شب‌های آوینیون به یاد دارم. لابد قبلمش هم کارگردان تئاتر بوده و کارهایی کرده. کارهایی بهتر یا بدتر از شب‌های آوینیون اما آدم هر هنرمندی را یکهو با یک اثرش به یاد می‌آورد. آن نمایش را سه بار دیدم با بازی خوب شبنم فرشادجو و چشم‌های زنده‌اش که از یادم نمی‌رود. او دوباره جن‌گیر را به صحنه آورده در شرایطی که روزهای آخر نمایش جن‌گیر در تئاتر شهر چنان همه آدم‌ها برای دیدنش سر و پا می‌شکستند که تا بخشی از صحنه از تماشاچی پر نمی‌شد! اجرا آغاز نمی‌شد. لحن طنزازی دارد این کسوروش نرمانی در بیان و انتخاب نمایش‌هایش و حالا که بار دیگر جن‌گیر را ساعت هشت و نیم شب و این بار در تماشاخانه ایرانشهر به روی صحنه برده باز دوست دارم به دیدنش بروم و به شما هم پیشنهادش بدهم. و این خاصیت خاص کارهای اوست که از همان طنانزی یا سبک ویژه اجراهایش برمی‌آید که تو را به بارها دیدن کارش و خسته نشدن وامی‌دارد. این روزها

۲- خسته‌تر از ماهیگیر/ کفش مردی است پابرهنه / که در قلاب آویزان است. ۳- دلتنگی لکنتی‌ست که تو را/ در گلولی من تکه‌تکه کرد. ۴- زندگی دهانیست با ندان‌های کرم‌خورده/ چیزی شبیه روزها که از ما می‌افتند/ ندان‌ها لقمه‌ها را با طعم‌هایی متفاوت می‌جووند و روزها آدم‌ها را با رنگ دلخواهشان / لقمه‌ها گاهی از سر بزرگی در جایی گیر می‌کنند/ و آدم‌ها میان دست‌هایی خالی که می‌توانند گلولی زندگی‌شان را فشار دهند. ۵- دیشب از خدا خواستم پرتقالم کند/ در بازار میوه‌ای کنار خانه شما/ در زنبیل قرمزی که به خانه می‌بری/ زیر تیغ چاقویی که پوستم بگیرِی/ لای ندان‌هایی که مرا می‌جوند/ صبح به بازار میوه آمدی / تمام پرتقال‌ها را برده بودند. آقای علیرضا فرانهای شما را به جهان تبریک می‌گویم و از آشنایی با شما خوشحالم.

۶- ماکاندو/ آرش پارساخو/ آزاده انصاری/ ایرانشهر/ ۱۹:۱۵/ ۸۸۸۱۴۱۱۵ ۷- رویای هالیوود/ نیل سایمون/ نادر برهانی‌مرد/ ایرانشهر/ ۱۹:۲۱/ ۸۸۸۱۴۱۱۵ ۸- تنها سگ اولی می‌داند چرا پارس می‌کند مکبث/ ابراهیم پشت‌کوهی/ ابراهیم پشت‌کوهی/ کارگاه نمایش/ ۱۹:۱۵/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۹- خانه برنارد آلبا/ روایتی از لورکا/ زهرا صبری/ تالار سایه/ ۱۹:۲۱/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۱۰- آدم آدم است/ مهرداد رایانی‌مخصوص/ مهرداد رایانی‌مخصوص/ تالار قشقایی/ ۱۹:۳۰/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۱۱- ما کجا اینجا کجا/ میثم یوسفی/ میثم یوسفی/ سنگلج/ ۲۰:۳۰/ ۵۵۶۲۵۴۴۴

۱- نور! اقتباس از خانه عروسک/ علیرضا کوشک‌جلالی/ تالار اصلی/ ۲۰/ ۵۹۵۰۶۶۴۶ ۲- پاره‌های ساده/ مهدی میرمحمدی/ علی هاشمی/ خانه نمایش/ ۱۸:۳۰/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۳- سیندرلا از فرنگ برگشته/ مهدی مهدی‌آبادی/ مهدی مهدی‌آبادی/ تالار هنر/ ۱۹:۳۰/ ۸۸۳۰۶۶۴۰ ۴- شاخ نبات/ مهدی شمساپی/ مهدی شمساپی/ تالار وحدت/ ۱۸/ ۶۶۲۰۵۱۰۱ ۵- جن‌گیر/ کوروش نرمانی/ کوروش نرمانی/ تماشاخانه ایرانشهر/ ۲۰:۳۰/ ۸۸۸۱۴۱۱۵

۱- آدم آدم است/ مهرداد رایانی‌مخصوص/ مهرداد رایانی‌مخصوص/ تالار قشقایی/ ۱۹:۳۰/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۲- پاره‌های ساده/ مهدی میرمحمدی/ علی هاشمی/ خانه نمایش/ ۱۸:۳۰/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۳- سیندرلا از فرنگ برگشته/ مهدی مهدی‌آبادی/ مهدی مهدی‌آبادی/ تالار هنر/ ۱۹:۳۰/ ۸۸۳۰۶۶۴۰ ۴- شاخ نبات/ مهدی شمساپی/ مهدی شمساپی/ تالار وحدت/ ۱۸/ ۶۶۲۰۵۱۰۱ ۵- جن‌گیر/ کوروش نرمانی/ کوروش نرمانی/ تماشاخانه ایرانشهر/ ۲۰:۳۰/ ۸۸۸۱۴۱۱۵

۱- آدم آدم است/ مهرداد رایانی‌مخصوص/ مهرداد رایانی‌مخصوص/ تالار قشقایی/ ۱۹:۳۰/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۲- پاره‌های ساده/ مهدی میرمحمدی/ علی هاشمی/ خانه نمایش/ ۱۸:۳۰/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۳- سیندرلا از فرنگ برگشته/ مهدی مهدی‌آبادی/ مهدی مهدی‌آبادی/ تالار هنر/ ۱۹:۳۰/ ۸۸۳۰۶۶۴۰ ۴- شاخ نبات/ مهدی شمساپی/ مهدی شمساپی/ تالار وحدت/ ۱۸/ ۶۶۲۰۵۱۰۱ ۵- جن‌گیر/ کوروش نرمانی/ کوروش نرمانی/ تماشاخانه ایرانشهر/ ۲۰:۳۰/ ۸۸۸۱۴۱۱۵

◄ ارمان زمان‌فشی

سوار مترو یا پای پیاده میان مردم عادی نشینند مسائل را به چشم خود ببینند! پیاده راه رفتن از دگرسو بود ورزش برای کسب نیرو ولی امروزه تفریح جوانان شده ویراز دادن در خیابان یکی را می‌شناسم من، پریده به ماشینیه که بابایش خریده همان ماشین که دارد رینگ اسپورت خودش در پشت فرمان می‌زند چرت به ماشین بسته او یک سیستم توپ و می‌کوبد به شدت، دوپس دوپ دوپ پس از آن دیگر او در این جهان نیست و سرعت می‌رود روی صد و بیست!

سوار مترو یا پای پیاده میان مردم عادی نشینند مسائل را به چشم خود ببینند! پیاده راه رفتن از دگرسو بود ورزش برای کسب نیرو ولی امروزه تفریح جوانان شده ویراز دادن در خیابان یکی را می‌شناسم من، پریده به ماشینیه که بابایش خریده همان ماشین که دارد رینگ اسپورت خودش در پشت فرمان می‌زند چرت به ماشین بسته او یک سیستم توپ و می‌کوبد به شدت، دوپس دوپ دوپ پس از آن دیگر او در این جهان نیست و سرعت می‌رود روی صد و بیست!

تماشاخانه نمایش‌های در حال اجرا

۶- ماکاندو/ آرش پارساخو/ آزاده انصاری/ ایرانشهر/ ۱۹:۱۵/ ۸۸۸۱۴۱۱۵ ۷- رویای هالیوود/ نیل سایمون/ نادر برهانی‌مرد/ ایرانشهر/ ۱۹:۲۱/ ۸۸۸۱۴۱۱۵ ۸- تنها سگ اولی می‌داند چرا پارس می‌کند مکبث/ ابراهیم پشت‌کوهی/ ابراهیم پشت‌کوهی/ کارگاه نمایش/ ۱۹:۱۵/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۹- خانه برنارد آلبا/ روایتی از لورکا/ زهرا صبری/ تالار سایه/ ۱۹:۲۱/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۱۰- آدم آدم است/ مهرداد رایانی‌مخصوص/ مهرداد رایانی‌مخصوص/ تالار قشقایی/ ۱۹:۳۰/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۱۱- ما کجا اینجا کجا/ میثم یوسفی/ میثم یوسفی/ سنگلج/ ۲۰:۳۰/ ۵۵۶۲۵۴۴۴

۱- نور! اقتباس از خانه عروسک/ علیرضا کوشک‌جلالی/ تالار اصلی/ ۲۰/ ۵۹۵۰۶۶۴۶ ۲- پاره‌های ساده/ مهدی میرمحمدی/ علی هاشمی/ خانه نمایش/ ۱۸:۳۰/ ۶۶۴۶۰۵۹۵ ۳- سیندرلا از فرنگ برگشته/ مهدی مهدی‌آبادی/ مهدی مهدی‌آبادی/ تالار هنر/ ۱۹:۳۰/ ۸۸۳۰۶۶۴۰ ۴- شاخ نبات/ مهدی شمساپی/ مهدی شمساپی/ تالار وحدت/ ۱۸/ ۶۶۲۰۵۱۰۱ ۵- جن‌گیر/ کوروش نرمانی/ کوروش نرمانی/ تماشاخانه ایرانشهر/ ۲۰:۳۰/ ۸۸۸۱۴۱۱۵